

جنبش کارگری در آمریکا *

ده ماه از زمانیکه من به خواهش مترجم [خانم فلورنس کلی ویشنوتسکی] «متممی» بر این کتاب نوشتم، می‌گذرد. در فاصله این ده ماه انقلابی در جامعه آمریکا صورت گرفت که در هر کشور دیگر لااقل ده سال به طول می‌انجامد. در فوریه ۱۸۸۶ افکار عمومی آمریکا در این باره وحدت نظر داشت که در آمریکا یک طبقه کارگر - به مفهوم اروپائی آن - اصولاً وجود ندارد (۱). و نتیجتاً یک مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه داران - آنطور که جامعه اروپائی را زیر و رو کرد - در جمهوری آمریکا غیرممکن می‌باشد و به این جهت سوسیالیسم نهالی است که از خارج وارد آمریکا شده و قادر نخواهد بود در سرزمین آمریکا ریشه بدواند. با وجود این در همان ایام، مبارزه طبقاتی در حال نضج، سایه های عظیم خود را بر اعتصابات کارگران معدن ذغال سنگ پنسیلوانیا و کارگران سایر رشته ها گسترده بود، علی‌الخصوص در مورد تدارک برای جنبش بزرگ ۸ ساعت کار [روزانه] که زمان آن ماه مه تعیین شده بود که حقیقتاً هم در ماه مه صورت گرفت. «متمم» من نشان می‌دهد که من در آن زمان این علامت را به درستی تشخیص داده و جنبش طبقه کارگر را در سطح ملی پیش بینی کرده بودم. ولی آنچه هیچ کس نمی‌توانست پیش بینی کند این بود که جنبش بتواند در یک چنین مدت کوتاهی و با یک چنین نیروی مقاومت ناپذیری، تجلی نماید و همچون حریقی در صحرای علف زار گسترش یابد و جامعه آمریکا را تا ستونهای اصلی آن به لرزه درآورد.

این حقیقتی است غیرقابل انکار و مجادله ناپذیر. اینکه این موضوع چه وحشت و هراسی در میان طبقه حاکم به وجود آورده بود، از اظهارات روزنامه نگاران آمریکایی - که در تابستان گذشته با دیدارشان مرا سرفراز کردند - پیداست. آنها وضع ناهنجار وحشت باری را که جنبش نوین کارگری برای طبقه حاکمه آمریکا به وجود آورده بود شرح می‌دادند و موجب خرسندی خاطر من شدند. مع الوصف جنبش در آن ایام هنوز در حال تکوین بود و فقط عبارت بود از یک ردیف حرکات ارتعاشی در هم و آشفته و ظاهراً بی ارتباط که به علت الغای بردگی سیاهان و در اثر توسعه سریع صنعتی، به صورت پائین ترین قشر جامعه آمریکا درآمده بود. البته حتی قبل از پایان سال نشان داده شد که این مبارزات اجتماعی ناآشنا، هر چه بیشتر در جهت مشخصی به جریان افتاده است. جنبش های خود به خودی و غریزی این توده های عظیم کارگری، گسترش آنها در یک پهنه وسیع مملکتی و بروز آن که همه جا همزمان با نارضایتی های مشترک آنها از وضع بد اجتماعی بود و در همه جا تقصیر آن متوجه علل و یا علت واحدی بود. همه اینها موجب شدند که توده های مزبور به این حقیقت واقف شوند که آنها طبقه جدید و خاصی را در جامعه آمریکا تشکیل می‌دهند، طبقه ای که در حقیقت کما بیش از کارگران مزد بگیر موروئی - یعنی پرولتاریا - تشکیل یافته بود. غریزه اصیل آمریکایی، این آگاهی را به وجود آورد که آنها باید بلافاصله در قدم بعدی برای رهائی خود اقدام کنند و برای ایجاد یک حزب سیاسی طبقه کارگر - که دارای برنامه مخصوص خود بوده و هدف آن دست یافتن به کنگره آمریکا و کاخ سفید باشد - کوشش نمایند. مبارزات ما بخاطر هشت ساعت کار روزانه، اغتشاشات شیکاگو و میلواکی و غیره و غیره ... کوششی که طبقات حاکمه - با توسل به قهر آشکار و دستگاه ظالمانه دادگستری طبقاتی - برای سرکوب کردن جنبش کارگری در حال نضج به عمل می‌آورد، سازماندهی کردن حزب جوان کارگری در تمام مراکز بزرگ در ماه

نوامبر، انتخابات نیویورک و شیکاگو در ماههای مه و نوامبر - تمام اینها علائم بی اعتباری اوراق استقراری دولتی آمریکا را در ذهن بورژوازی این کشور زنده می کرد و از این به بعد نیز حوادث ماه مه و نوامبر بورژوازی را یاد روزهای ورشکستگی خواهد انداخت که در آن پروتاریای آمریکا برای اولین بار کوپن های خود را برای پرداخت ارائه خواهد داد.

در کشورهای اروپائی سالها و سالها طول کشید تا طبقه کارگر کاملاً درک کرد که او طبقه خاصی را تشکیل می دهد که تحت شرایط موجود همواره در جامعه مدرن وجود خواهد داشت. و باز سالها طول کشید تا این آگاهی طبقاتی موجب آن شد که آنها در یک حزب سیاسی خاص متشکل شوند، حزبی که وابسته به هیچ یک از احزاب قدیمی - که به وسیله گروههای مختلف طبقات حاکمه به وجود می آمدند - نبود و نسبت به همه آنها روشی خصمانه داشت. در محیط مساعد آمریکا - آنجا که ویرانه های فنودالی راه را مسدود نکرده بودند، آنجا که تاریخ با عناصر جامعه مدرن بورژوازی که در قرن ۱۷ به وجود آمده بودند آغاز می شود - طبقه کارگر این دو مرحله از تکامل خود را فقط در عرض ده ماه طی کرد.

با وجود این، همه اینها فقط آغاز کار است. اینکه توده های کارگر مشترک بودن نارضایتی ها و منافع خود را احساس می کنند و به همبستگی خود در مقابل تمام طبقات دیگر پی می برند، اینکه آنها به منظور بیان این احساس و تأثیرگذاری آن، از دستگاه سیاسی آماده هر کشور آزاد استفاده می کنند، صرفاً قدم اولیه است. قدم بعدی عبارت از اینست که برای دردهای مشترک داروهای مشترکی پیدا کنند و در برنامه حزب کارگر قرار دهند. و این قدم - که مهم ترین و دشوارترین گام تمام حرکت است - هنوز باید در آمریکا برداشته شود.

یک حزب جدید باید یک برنامه مشخص مثبت داشته باشد، برنامه ای که جزئیات آن می تواند بر حسب موقعیت با تکامل خود حزب، تغییر کند ولی در عین حال باید برنامه ای باشد که حزب بتواند هر لحظه در مورد آن وحدت نظر داشته باشد. تا زمانی که این برنامه تهیه نشده است، موجودیت حزب فقط به عنوان یک نطفه مطرح خواهد بود، ممکن است موجودیت محلی داشته باشد ولی دارای موجودیت ملی نخواهد بود، ممکن است بر حسب مقررات خود، یک حزب باشد ولی هنوز یک حزب واقعی نیست.

شکل اولیه این برنامه هر چه می خواهد باشد ولی باید دائماً در جهتی تکامل یابد که از قبل بتوان آن را تعیین کرد. عللی که شکاف عمیقی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار ایجاد کرده اند، یکی هستند - چه در اروپا و چه در آمریکا - و همچنین وسایلی که به کمک آنها می توان این شکاف را پر کرد، در همه جا یکی هستند. به این جهت هر قدر جنبش بیشتر تکامل یابد، به همان اندازه نیز باید با برنامه پروتاریای اروپا منطبق گردد، برنامه ای که بعد از شصت سال نفاق و بحث و مجادله با وجود همه اختلافات میان پروتاریای اروپا، مورد قبول همگان قرار گرفته است. در این برنامه نیز قبضه کردن قدرت سیاسی به وسیله طبقه کارگر، هدف نهایی اعلام شده است و این قدرت سیاسی وسیله ایست برای تصاحب مستقیم کلیه وسایل تولید - از قبیل زمین، راه آهن، معادن، ماشین آلات و غیره به توسط جامعه و برای مورد استفاده قرار دادن این وسایل تولید به وسیله همگان و برای همگان.

حالا حزب جدید آمریکا - عملاً مثل همه احزاب سیاسی دیگر - به نیروی واقعیت محض تشکیل خود، می کوشد تا سلطه سیاسی را به چنگ آورد. ولی هنوز تا آن زمان که برایش روشن بشود - که برای چه منظوری باید از این سلطه سیاسی استفاده کرد - فاصله زیادی دارد.

در نیویورک و سایر شهرهای شرقی، طبقه کارگر به شیوه اتحادیه های کارگری، خود را سازماندهی کرده و در هر شهر یک اتحادیه مرکزی کارگری نیرومند تشکیل داده است.

مخصوصاً در نیویورک، اتحادیه مرکزی کارگری، در نوامبر گذشته هنری جرج را به عنوان رهبر خود برگزید و در نتیجه برنامه انتخاباتی آن زمان تحت تأثیر شدید نظریات هنری جرج قرار گرفت. در شهرهای بزرگ ناحیه شمال غربی مبارزات انتخاباتی بر اساس یک برنامه کارگری نسبتاً ناروشن، انجام گرفت که نفوذ ایده های هنری جرج یا بطور کلی در آن مشاهده نمی شد و یا به زحمت در آن دیده می شد، در حالیکه در مراکز بزرگ جمعیت و صنعت، جنبش یک شکل قطعی سیاسی به خود گرفت و می بینیم که به موازات آن در تمام کشور دو سازمان وسیع کارگری توسعه یافتند یکی مجاهدین کار (۲) و دیگری حزب سوسیالیست کارگری است که فقط دومی دارای برنامه ای منطبق با وضع مدرن اروپائی ذکر شده در بالا می باشد.

از میان این سه شکل کما بیش مشخصی که جنبش کارگری آمریکا در آن متجلی می شود، اولین آنها یعنی جنبش نیویورک - که به وسیله هنری جرج رهبری می شود - در حال حاضر فقط دارای اهمیتی محلی می باشد. بدون شک نیویورک بطور قیاس ناپذیری مهمترین شهر کشور است. اما نیویورک، پاریس نیست و ممالک متحده نیز فرانسه نیست و به نظر من برنامه هنری جرج در شکل کنونیش شایستگی آن را ندارد که بتواند چیزی بیش از ستونهای اصلی یک جنبش محلی را تشکیل بدهد و یا آنکه در بهترین حالت خود بتواند بیش از مرحله گذار کوتاه مدت یک جنبش عمومی باشد. از نظر هنری جرج سلب مالکیت ارضی از توده های خلق، بزرگترین علت عمومی تقسیم خلق به غنی و فقیر می باشد ولی این امر از نظر تاریخی چندان درست نیست. در ادوار دیرینه آسیایی و کلاسیک، شکل مسلط تقسیم طبقاتی، برده داری بود یعنی موضوع سلب مالکیت ملک و زمین از توده های خلق در بین نبود بلکه تصاحب خود افراد به وسیله شخص سوم مطرح بود. از زمانیکه در دوران انحطاط جمهوری روم، دهقانان آزاد ایتالیایی از شهرهای موطن خود رانده شده و به یک طبقه از « سفیدهای لمپن شده » مبدل گشتند - همانطور که (« فقیرهای سفید » یا « زباله های سفید ») قبل از ۱۸۶۱ در ایالات برده دار جنوبی ممالک متحده وجود داشتند و در فاصله زمانی میان بردگان و آزادهای لمپن شده - یعنی دو طبقه ای که برای رهایی خود به یک اندازه کاهل بودند - دنیای قدیم دچار اضمحلال شد. در قرون وسطی به هیچ وجه سلب مالکیت زمین از توده های خلق اساس ستم فئودالی نبود بلکه بیشتر تصاحب خود آنها بود که اساس این ستم را تشکیل می داد. دهقان موطن خود را حفظ کرد ولی به عنوان نیمه برده و فرمانبردار به آن زنجیر شد و مجبور بود که به مالک زمین، خراجی به صورت کار و یا محصول بپردازد. تازه در آغاز عصر جدید یعنی در اواخر قرن ۱۵ بود که بیرون راندن دهقانان در سطح بالاتری صورت گرفت. در واقع این بار تحت شرایط تاریخی، دهقانان بی چیز شده را به طبقه مدرن کارگر روزمزد - یعنی به افرادی که چیزی جز نیروی کار خود ندارند و فقط به وسیله فروش این نیروی کار به دیگران، می توانند زنده بمانند - مبدل ساخت. اما وقتی سلب مالکیت زمین و ملک، موجب به وجود آمدن این طبقه شد، آن وقت شیوه تولید سرمایه داری، صنعت بزرگ مدرن و زراعت بزرگ مدرن، باعث همیشگی شدن و وسعت آن گشتند و آن را به طبقه مخصوصی که دارای منافع خاص و وظیفه تاریخی ویژه ای بود، مبدل ساختند. همه این موضوعات به وسیله مارکس مشروحاً بیان شده است (جلد اول سرمایه قسمت هفت: « انباشت به اصطلاح اولیه »). از نظر مارکس علت اختلاف طبقاتی کنونی و خفت و خواری طبقه کارگر در سلب مالکیت از او در مورد کلیه وسایل تولید نهفته است، که طبیعتاً زمین نیز در آن مستقر می باشد.

هنری جورج بعد از آنکه انحصاری کردن زمین را تنها علت فقر و بدبختی تلقی کرد، بدیهتاً راه علاج آن را در این می بیند که جامعه در خصلت خود، بار دیگر زمین را به تصاحب خود درآورد. حالا سوسیالیست های مکتب مارکس نیز خواستار آنند که جامعه دوباره زمین را به تصاحب خود درآورد ولی نه فقط زمین بلکه کلیه وسایل تولید دیگر را نیز به همین ترتیب تصاحب کند. البته اگر ما این مطلب را نیز نادیده بگیریم باز تفاوت دیگری نیز باقی می ماند و آن اینست که پس با زمین چه باید کرد؟ سوسیالیست های امروزی - تا حدی که مارکس نماینده آنهاست - خواستار آنند که زمین در مالکیت اشتراکی باشد و بطور اشتراکی و برای منافع مشترک روی آن کار بشود و همین امر باید در مورد تمام وسایل تولیدی اجتماعی، معادن، راه آهن، کارخانه ها و غیره صورت گیرد. هنری جرج برعکس به این امر رضایت داده است که زمین - کاملاً مثل وضع حاضر - بطور اقطاعی به فرد فرد مردم اجاره داده شود و این امر فقط در صورتی انجام گیرد که نظمی برای اجاره داری وجود داشته باشد و بهره زمین بجای آنکه به جیب اشخاص برود، به صندوق عمومی ریخته شود. خواست سوسیالیست ها، شامل دگرگونی کامل مجموعه سیستم تولید اجتماعی کنونی است. خواست هنری جرج برعکس به شیوه تولیدی امروزی جامعه دست نمی زند یعنی چیزی که در واقع، سالها قبل به وسیله افراطی ترین جریان ریکاردوئی اقتصاد بورژوائی، مطرح شده است. آنها نیز خواهان ضبط بهره زمین به وسیله دولت بودند.

طبعاً صحیح نیست قبول کنیم که هنری جورج فعلاً برای همیشه و ابد حرف آخرش را گفته است. ولی من مجبورم تئوری او را آنطور که می بینم تلقی کنم.

دومین بخش جنبش کارگری آمریکا را مجاهدین کار تشکیل می دهد و چنین به نظر می رسد که این سازمان بازتاب صحیحی از سطح تکامل کنونی جنبش می باشد، همانطور که بدون شک کثیرالعهده ترین بخشهای سه گانه جنبش کارگری آمریکا را تشکیل می دهد. این اتحادیه بزرگی است که در سطح بسیار وسیعی از کشور گسترش یافته است و دارای «مجامع» بیشماری می باشد که در آنها انواع و اقسام نظریات فردی و محلی درون طبقه کارگر، نمایندگی دارند. سازمان مجاهدین کار همه اینها را در لوای برنامه ناروشن مربوطه ای، با هم متحد کرده و آنها را عمدتاً به وسیله یک احساس غریزی و نه به وسیله یک اساسنامه غیرقابل اجراء با هم متشکل ساخته است. غریزه ای که متکی به این واقعیت محض است که تشکل آنها بخاطر هدفهای مشترک مورد نظرشان، آنها را به سطح یک قدرت بزرگ در کشور ارتقاء می دهد. این یک معمای پرتضاد اصیل آمریکایی است که مدرن ترین کوشش ها را در قبای قرون وسطائی انجام می دهد و دمکرات ترین و یاغی ترین روح را در پس یک چهره ظاهراً مستبد ولی در حقیقت ناتوان پنهان می سازد. چنین است تصویری که مجاهدین کار به یک ناظر اروپائی ارائه می دهند. البته نباید فقط به ویژگیهای ظاهری بپردازیم، زیرا اینها مانع آن نمی شوند که ما بتوانیم در این انبوه غول آسای کارگری، توده عظیمی از انرژی خفته سیاسی را ببینیم که در آستانه تبدیل آرام ولی حتمی به یک نیروی زنده و فعال قرار دارد.

سازمان مجاهدین کار اولین تشکیلات ملی است که به وسیله کل طبقه کارگر آمریکا به وجود آورده شده است. بدون توجه به اینکه منشأ و تاریخچه آن چیست، کمبودها و دیوانگی های کوچک آن کدام است و برنامه و اساسنامه آن چیست باید گفت که در اینجا حقیقتاً با پدیده ای که ساخته و پرداخته مجموعه طبقه کارگر مزدگیر آمریکاست، سر و کار داریم و این تنها نوار ملی است که آنها را به هم مربوط ساخته و موجب آن شده است که آنها قدرت خود را کمتر از

قدرت دشمنانشان تلقی نکنند و با غرور و سرفرازی به تحقق پیروزیهای آینده شان امیدوار باشند.

به هیچ وجه صحیح نیست که بگوئیم مجاهدین کار توانایی تکامل را ندارند (در روزنامه سوسیال دمکرات، جمله بالا اشتباهاً چنین چاپ شده است: توانایی تکامل را دارند). او بطور مدام در مسیر تکامل و دگرگونی قرار دارد و توده ای از یک ماده با قوام است که در حال جوشش و تخمیر می باشد و در صدد است که فرم و شکلی را که متناسب با طبیعت اوست، کسب نماید. همانطور که تکامل تاریخی حتمی و مسلم است و درست همانطور که طبیعت قوانین خاص مربوط به خود را دارد، همانطور هم این فرم پذیری حتمی و مسلم است. این که آیا آن وقت نیز مجاهدین کار، نام فعلی خود را حفظ خواهند کرد یا نه، موضوعی است کاملاً بی تفاوت. البته ناظری که از دور شاهد است، به زحمت می تواند در آن، ماده اولیه ای را ببیند که آینده جنبش کارگری آمریکا و به همراه آن بطور کلی آینده جامعه آمریکا، بایستی از آن ساخته شود.

بخش سوم، حزب سوسیالیست کارگری است که فقط اسماً یک حزب است، زیرا تا به حال در هیچ کجای آمریکا، واقعاً قادر به آن نبوده است که عملاً به عنوان یک حزب سوسیالیستی ظاهر شود. علاوه بر این، این حزب تا حدودی یک عنصر خارجی در آمریکاست و تا همین اواخر تقریباً فقط از مهاجرین آلمانی – که فقط به زبان خودشان صحبت می کردند و با زبان انگلیسی مملکت، فقط بطور محدودی آشنایی داشتند – تشکیل یافته بود. این حزب اگر چه ریشه های بیگانه ای داشت ولی در عوض مجهز به سلاح تجربه بود. تجربه ای که ضمن مبارزه طبقاتی درازمدتی در اروپا کسب کرده بود و از شرایط عمومی رهایی طبقه کارگر – چیزی که در مورد کارگران آمریکایی تاکنون به صورت استثنائی صادق می باشد – آگاه بود. این سعادت است برای پرولتاریای آمریکا که به این ترتیب در موقعیتی قرار دارد که می تواند از ثمرات معنوی و اخلاقی مبارزات چهل ساله هم مسلمان طبقاتی اروپایی خود برخوردار باشد و از آنها استفاده کرده و به این وسیله پیروزی خود را تسریع نماید، زیرا همانطور که گفتیم شک نیست که : سرانجام برنامه پرولتاریای آمریکا باید عمدتاً همان برنامه ای باشد که اینک مورد قبول مجموعه پرولتاریای در حال نفاق و کشمکش اروپا، قرار گرفته است. همان برنامه ای که حزب کارگر سوسیالیست آمریکایی – آلمانی، دارد. به این ترتیب و در این حد، این حزب رسالت بسیار مهمی در جنبش به عهده دارد ولی برای آنکه بتواند این وظیفه را انجام بدهد، باید تا آخرین تکه جامه غریبه اش را به دور افکند و کاملاً آمریکایی بشود. او نمی تواند از آمریکایی ها بخواهد که به طرف او بروند بلکه او، این اقلیت مهاجر است که باید به طرف اکثریت عظیمی که در آمریکا زاد و ولد یافته اند، برود. از این گذشته باید قبل از هر چیز انگلیسی فرا بگیرد.

پروسه اختلاط و امتزاج عناصر گوناگون این توده موج عظیم – عناصری که در واقع جدال و کشمکشی با هم ندارند ولی به علت منشأهای مختلفشان با یکدیگر بیگانه اند – مدتی به طول خواهد انجامید و همانطور که در برخی از نقاط دیده می شود، بدون اصطکاک های گوناگونی نخواهد بود، مثلاً مجاهدین کار در شهرهای شرقی آمریکا، در اینجا و آنجا سرگرم مبارزات محلی با اتحادیه های کارگری ارگانیزه، می باشند. البته این نوع اصطکاک ها، میان خود مجاهدین کار نیز وجود دارد و بین خود آنها نیز به هیچ وجه صلح و صفا و هماهنگی حکومت نمی کند. ولی این به هیچ وجه علامت انحطاطی – که سرمایه داران با شادمانی از آن یاد می کنند – نمی باشد. بلکه اینها فقط دلایلی برای آن هستند که فرقه های بی شمار کارگری – که اینک

بالاخره در یک جهت واحد به حرکت درآمده اند - تاکنون نه شیوه بیان برارنده و مناسبی برای منافع مشترک خود پیدا کرده اند و نه شایسته ترین شکل تشکیلاتی را یافته اند. تا این زمان اینها فقط نخستین سربازگیریهای توده ای برای جنگ انقلابی بزرگی بوده اند که بطور انفرادی متشکل و مجهز شده و هنوز نیروهای محلی مستقلی می باشند ولی تمام آنها در صدد آن هستند که لشکر بزرگ واحدی را - که البته هنوز فاقد تشکیلات منظم و نقشه نظامی مشترکی می باشد - تشکیل بدهند. هنوز در اینجا و آنجا، ستونهایی که راه اردوگاه اصلی را طی می کنند، برخوردهایی با یکدیگر دارند و گجی و سردرگمی، بحث و مشاجره و حتی تهدید به زد و خورد های جدی و شدیدی، دیده و شنیده می شود. ولی مشترک بودن هدف نهایی آنها، بالاخره تمام مشکلات کوچک را از بین خواهد برد و طولی نمی کشد که گردانهای پراکنده و پسر و صدا، در خط جنگی فشرده ای به هم خواهند پیوست و با تجهیزات کامل نظامی و سکوتی تهدید کننده جبهه ای به وجود خواهند آورد که عناصر پاکباز و بی پروایی دربر خواهد داشت و از ذخایر فراوانی برخوردار خواهد بود.

رسیدن به این نتیجه یعنی متحد ساختن این گروههای گوناگون مستقل در یک ارتش واحد ملی کارگری با یک برنامه مشترک - که برنامه اصیل طبقاتی کارگران باشد ولو آنکه نواقصی هم داشته باشد - اینست قدم بعدی که باید در آمریکا برداشته شود. هیچ کس نمی تواند در راه رسیدن به این هدف و طرح برنامه ای متناسب با این هدف، سهمی بزرگتر از حزب سوسیالیست کارگری داشته باشد و این نیز در صورتی امکان پذیر است که این حزب بخواهد از همان تاکتیکی پیروی کند که سوسیالیستهای اروپایی - در ایامی که هنوز اقلیت ناچیزی از طبقه کارگر را تشکیل می دادند - تعقیب می کردند.

این تاکتیک نخستین بار در ۱۸۴۷ در «مانیفست حزب کمونیست» در جملات زیر بیان شد (در ضمن «کمونیست ها» لقبی بود که ما در آن ایام پذیرفته بودیم و امروز نیز به هیچ وجه از قبول آن سر باز نمی زنیم):

«کمونیست ها، حزب مخصوصی در مقابل سایر احزاب کارگری ندارند، آنها دارای منافی که جدا از منافع کل پرولتاریا باشد، نیستند.

آنها اصول خاصی را که خواسته باشند طبق آن مدلی برای جنبش پرولتری بسازند، مطرح نمی کنند. وجه تمایز کمونیست ها از سایر احزاب پرولتاریایی فقط عبارت از اینست که آنها از یک طرف در مبارزات ملی مختلف پرولتاریا منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را - که وابسته به ملیت نمی باشد - در نظر می گیرند و از طرف دیگر در مراحل تکاملی مختلفی که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی طی می کند، همواره نماینده منافع تمام جنبش می باشند.

بنابراین کمونیست ها از لحاظ عملی مهم ترین و همواره تحرک بخشنده ترین بخش احزاب کارگری تمام دنیا بوده و از لحاظ تئوریک، قبل از سایر توده های پرولتری، از شرایط، مسیر و نتایج عمومی جنبش کارگری، آگاهی کسب کرده اند ... آنها برای نیل به مقاصد و حفظ منافع بلاواسطه موجود طبقه کارگر، مبارزه می کنند و در عین حال نماینده جنبش آینده در جنبش کنونی می باشند.»

اینست تاکتیکی که کارل مارکس، بنیان گذار سوسیالیسم مدرن و همراه او من و سوسیالیستهای تمام ملتها - که با ما همکاری می کنند - بیش از چهل سال است تعقیب می کنیم و این است تاکتیکی که همه جا به پیروزی ما انجامیده و موجب شده است که امروز توده سوسیالیستهای اروپا - چه در آلمان و چه در فرانسه، چه در بلژیک و هلند و چه در سوئیس، چه در دانمارک

و سوئد و چه در پرتغال و اسپانیا - بمثابة یک ارتش واحد بزرگ، در زیر پرچم مشترکی مبارزه کنند.

فردریش انگلس

لندن ۲۶ ژانویه ۱۸۸۷

* مقاله بالا را فردریش انگلس به عنوان مقدمه بر چاپ آمریکایی کتابش به نام «وضع طبقه کارگر در انگلستان» که در ۱۸۸۷ منتشر شد، نوشته است. انگلس این مقاله را در همین سال، به زبان آلمانی ترجمه کرد و تحت عنوان «جنبش کارگری در آمریکا» به صورت مقاله ای در نشریه «سوسیال دمکرات» منتشر ساخت و چند ماه بعد ترجمه آن را به زبان فرانسه در روزنامه «سوسیالیست» چاپ کرد. این مقاله بعداً به صورت جزوه جداگانه ای به زبانهای انگلیسی و آلمانی منتشر شد. قبل از انتشار کتاب، این مقاله بدون اجازه و اطلاع انگلس به آلمانی ترجمه شده و در روزنامه آلمانی زبان «روزنامه خلق نیویورک» منتشر گشته بود و انگلس که از کیفیت ترجمه کتاب راضی نبود به این موضوع اعتراض کرد.

۱- اتفاقاً توجیه نسخه انگلیسی کتابی که من در ۱۸۴۴ نوشتم، از این قرار است که اوضاع صنعتی امروز آمریکا کاملاً منطبق با اوضاع صنعتی سالهای چهل انگلیس می باشد یعنی، چیزی که من تشریح کرده بودم. مقالات مربوط به «جنبش کارگری آمریکا» که ادوارد و الئانور مارکس - اولینگ در مجله ماهیانه «تایم» چاپ لندن در شماره های مارس، آوریل، مه و ژوئن نگاشته اند، بهترین شاهد صحت این موضوع است. من با علاقه زیادی به این مقاله عالی استناد می ورزم، زیرا که بطور ضمنی این فرصت نصیب من شده است که بدگوییهای ردیالانه ای را - که هیئت اجرائیه حزب به اصطلاح کارگر آمریکا در مورد اولینگ در دنیا منتشر ساخته است - مردود نمایم. (تذکر انگلس در چاپ مخصوص کتاب)

۲- مجاهدین کار: نام یک سازمان مخفی کارگری بود که در ۱۸۶۹ در فیلادلفیا بنیان گذاری شده بود و در ۱۸۷۸ به صورت علنی وارد صحنه شد. این سازمان عمدتاً کارگران غیرمتخصص و از جمله تعداد زیادی از سیاهان را گرد هم آورد. هدف آن ایجاد شرکتهای تعاونی و سازماندهی مساعدتهای متقابل بود. مجاهدین کار در تعداد زیادی از فعالیت های طبقه کارگر شرکت داشتند ولی دستگاه رهبری آن اصولاً با شرکت کارگران در مبارزات سیاسی مخالف بود و از همکاری طبقات طرفداری می کرد و در ۱۸۸۶ سعی کرد که جنبش اعتصابی را - که تمام کشور را فرا گرفته بود - متوقف سازد، به این ترتیب که شرکت اعضای خود را در اعتصاب ممنوع ساخت. از آن به بعد این سازمان نفوذ خود را در میان کارگران از دست داد و در اواخر سالهای نود کاملاً منحل شد.

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com